

سوء تفاهم به دلیل عدم آگاهی از تحولات سه دهه اخیر غرب

مهدی گلشانی*

مسئله علوم انسانی اسلامی یکی از آن مواردی است که در محیط ما خیلی بد جا افتاده است. علت آن هم این است که محیط ما از تحولاتی که طی این دو سه دهه اخیر در غرب اتفاق افتاده، ناآگاه است.

۱. سه تحول مهم در غرب

سه تحول مهم در غرب اتفاق افتاده است:

نخست احیای علوم انسانی است؛ ۶۰ سال پیش که من به مدت ۹ سال در امریکا بودم چنین خبرهایی نبود، ولی حالا رسماً دانشگاه MIT، مهم‌ترین دانشگاه مهندسی امریکا، دانشجوی مهندسی را موظف می‌کند که ۶-۷ درس از یک لیست ۱۶-۱۷ درس علوم انسانی بگیرد.

تحول دوم این است که وضعیت در میان بعضی از سرآمدان علم در غرب به کلی عوض شده و دین احیا شده است. در همان مقطع که من امریکا بودم، یک فیلسوف مهم

* استاد ممتاز دانشگاه صنعتی شریف (mehdigolshani@yahoo.com).



در مقابل برتراند راسل نبود، اما الان انجمن فلاسفه خدا باور چند هزار عضو دارد. دانشگاه آکسفورد، یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های دنیا، الان بخش علم و الهیات دارد. دانشگاه کمبریج انستیتوی علم و دین فارادی دارد. وضعیت در مورد دین به کلی تغییر پیدا کرده است.

سومین تحول که خیلی مهم است، مسئله بازگشت فلسفه به علم است، آنها فهمیده‌اند که علم بدون فلسفه موفق نیست. در دهه ۱۹۲۰ میلادی، در حدود ۱۰۰ سال پیش، اینشتین با فیزیکدانان کوانتومی سر این موضوع دعوا داشت که آنها می‌گفتند در دنیای اتم، شانس حاکم است و اینشتین می‌گفت علیت حاکم است. ۲۵ سال بعد، یک نظریه آمد که قائل به حاکمیت علیت بود و تمام چیزها را توضیح می‌داد. در دو-سه دهه اخیر، فلسفه با علم احیا شده است.

۲. ابتدای هر نظریه علمی بر تعدادی اصول متافیزیکی

امر مهم دیگر این کشف فلاسفه علم است که بر هر نظریه‌ای در هر علمی تعدادی اصول متافیزیکی که از خود آن علم گرفته نشده است، فرض می‌شود. مطلب دیگر اینکه اگر شما نظریه داشته باشید که پاره‌ای تجارب را توضیح بدهد، این تنها نظریه‌ای نیست که این تجارب را توضیح می‌دهد، بلکه نظریه‌های دیگری هم هستند که در بعضی اصول با این نظریه تفاوت دارند، ولی همه این تجارب را توضیح می‌دهند. این موضوع خیلی واضح اتفاق افتاد. در دهه ۱۹۲۰ مطرح شد که در دنیای اتمی شانس حاکم است، ۲۵ سال بعد این نظریه آمد که همه آزمایش‌ها را توضیح می‌داد و بر آن بود که علیت حاکم است. این موضوع هم در فیزیک، هم زیست‌شناسی و هم در علوم انسانی اتفاق افتاده است. شما هم اقتصاد مارکسیسم و هم اقتصاد لیبرالیسم و هم اقتصادهای دیگر دارید، تعدادی مکتب در جامعه‌شناسی دارید، در روان‌شناسی هم همین‌طور، نظریه‌هایی دارید که تجارب موجود را

توضیح می‌دهند. در ضمن معلوم شد که تعداد اصول متافیزیکی حاکم بر علوم انسانی، بیشتر از تعداد اصول متافیزیکی حاکم بر علوم پایه است؛ مثلاً در صد سال گذشته دو نظریه مهم در فیزیک حاکم بوده است، ولی در اقتصاد، روان‌شناسی و... نظریات گوناگونی حاکم بوده است.

۳. نقش فلسفه و دین در اصول متافیزیکی

این اصول متافیزیکی از کجا گرفته می‌شود؟ پوپر، پیتر مداوار برنده جایزه نوبل در پزشکی و تعداد بی‌شماری از دانشمندان تراز اول که بنده لیست آنها را در یکی از کتاب‌هایم آورده‌ام، بر این عقیده بودند که این اصول را چه در علوم انسانی و چه در علوم پایه، نمی‌شود از خود آن علوم گرفت، بلکه باید اینها را یا از ادیان یا از فلسفه‌ها گرفت. به همین جهت است که در مورد تئوری تکامل داروین که خیلی رایج بود و الان هم در کشور ما رایج و حاکم است، در سال ۱۹۹۳ مایکل روس مهم‌ترین فیلسوف زیست‌شناسی که طرفدار تئوری داروین بود، گفت من تئوری داروین را قبول دارم ولی در این تئوری ما یک چیزی را به عنوان اصل قبول می‌کنیم و آن طبیعت‌شناسی است؛ یعنی فقط چیزهایی که مشاهده می‌کنیم علم است و چیز دیگری به عنوان علم نداریم؛ بنابراین ایشان ضمن قبول داشتن تئوری تکامل، بیان داشت که ما این اصل را در این تئوری به کار می‌بریم.

۴. اقبال سرآمدان علم در غرب نسبت به مبانی الهیاتی

وضعیت تفکر در میان سرآمدان علم غرب خیلی تغییر کرده است و من واقعاً متأسفم که این نسیم مثبت که در حوزه سرآمدان علم در غرب، نه عالمان معمولی، وزیده و حاکم شده است، به دانشکده‌های علوم ما، به دانشکده‌های مهندسی ما و به دانشکده‌های علوم

انسانی ما نرسیده است.

لینده یکی از بزرگ‌ترین کیهان‌شناسان عصر ما که روسی است و پس از فروپاشی شوروی به امریکا رفت، می‌گوید: اینکه فیزیکدانان به دنبال وحدت نیروها هستند؛ یعنی دنبال این هستند که چهار تا نیروی طبیعت را به یک نیرو برگردانند، این ایده از ادیان توحیدی گرفته شده است.

جرج الیس، یک کیهان‌شناسان تراز اول که استاد هاوکینگ هم بوده است، صریحاً می‌گوید که باید چتر الهیات بر سر علوم باشد. شما وقتی می‌خواهید بین تئوری‌های علمی قضاوت کنید، می‌بینید که اینها در اصول فرق دارند. پس باید بررسی کنید که کدام یک از این اصول با اصول مسلم اسلامی هم‌خوانی دارد.

در فیزیک دو تئوری حاکم است: تئوری نخست که قائل است در دنیای اتمی شانس حاکم است (نظریه‌ای که در اغلب دانشکده‌های علوم ایران غالب است)، اما تئوری دوم قائل به حاکمیت علیت است. اگر علت را تاکنون کشف نکرده‌ایم در آینده کشف خواهیم کرد. این تئوری نیز همه آزمایش‌های موجود را توضیح می‌دهد. واضح است که این تئوری دوم با اسلام هم‌خوانی دارد ما اصلاً دنبال این نبوده‌ایم که ببینیم آن چیزهایی که به‌عنوان اصول مسلم در دین ما آمده چه هستند.

۵. علوم انسانی اسلامی و پذیرش روش متداول در علم به‌همراه دخالت دادن مبانی دینی

وقتی که ما صحبت از علوم انسانی اسلامی می‌کنیم، بدین معنا نیست که روش متداول در علم (یعنی آزمایش و نظریه‌پردازی) را کنار بگذاریم، ولی آنجایی که قصد دارید اصولی را بر نظریه خود حاکم کنید، باید انتخاب کنید. اینجاست که یا فلسفه‌ها دخالت می‌کند یا دین و اینجاست که علوم انسانی اسلامی معنا دارد. آیا جهان هدف دارد یا ندارد؟

یک فیزیکدان معروف می‌گوید: هدف ندارد و برخی دیگر می‌گویند هدف دارد. اسلام چه می‌گوید؟ قرآن خیلی واضح می‌گوید: جهان هدف دارد؛ بنابراین ما در انتخاب بین اصول حاکم بر علم، انتخاب‌هایمان بر اساس اصول مسلم اسلام است.

یکی از اصول مسلم در اقتصاد اسلامی، حرام‌بودن رباست، ما چقدر به این اصل عمل کرده‌ایم؟ غرب بیشتر از ما عمل کرده است. در ژاپن سود سرمایه در بانک صفر درصد است، در انگلیس و امریکا حداکثر دو یا سه درصد است که آن هم در واقع حق‌العمل است. در مملکت اسلامی ما چطور ۲۵ تا ۳۰ درصد است. می‌خواهم بگویم که علم اسلامی مفهوم دارد و جاهای مهمی وارد می‌شود.

الآن فلاسفه غربی در بعضی مسائل مورد دعوا بین علم و دین ورود پیدا کرده‌اند؛ برای مثال آیا روح مادی است یا غیرمادی؟ شما به دانشکده‌های علوم‌شناختی و فلسفه خودمان مراجعه کنید، ببینید راجع به روح نظر حاکم چیست. بعد بروید سراغ فیزیک. بسیاری از مهم‌ترین فیزیکدان‌ها، می‌گویند که روح را با فیزیک نمی‌توان توضیح داد. برخی‌شان هم می‌گویند فقط و فقط از طریق دین می‌شود توضیح داد. یک برنده جایزه نوبل در پزشکی و یک برنده جایزه نوبل در فیزیک می‌گویند که نمی‌شود توضیح روح را از فیزیک گرفت، بلکه باید آن را از دین بگیریم.

می‌خواهم بگویم ما غفلت کرده‌ایم؛ هم در علوم انسانی و هم در علوم پایه. زمانی که با فلاسفه غربی در سطح بالا تعامل می‌کنید، می‌بینید که آنها چقدر به فلسفه اسلامی نزدیک شده‌اند. دو تن از مهم‌ترین فیزیکدان‌های غربی، کتاب در مورد غیرمادی بودن روح نوشته‌اند و مشابه دیدگاه‌های فلاسفه ما را دارند.

بنابراین زمان آن رسیده است که به این تحولات توجه شود. نفوذ غرب در کشور ما مانع شده که این تحولات مثبت به دیار ما برسد و این خیلی غفلت است. در همه حوزه‌ها، در علوم انسانی، علوم پایه و مهندسی و... الان مهندس‌های ما از دخالت علوم انسانی در

داخل بخش‌های خودشان جلوگیری می‌کنند. ما یک بخش فلسفه علم در دانشگاه صنعتی شریف راه انداختیم، خدا می‌داند چقدر اساتید مهندسی که بسیاری از آنها رئیس دانشگاه بودند با ما عدم همکاری داشتند.

بنابراین ما فقط به اداهای زشت غرب نگاه نکنیم. سیاست یکی از شاخه‌های علوم انسانی است. یک کتاب خیلی زیبا توسط نیکولاس ماکسول فیلسوف علم انگلیسی، تحت عنوان "از دانش با حکمت" نوشته شده که در آن می‌گوید: چرا امریکا ۵۰ درصد بودجه توسعه و تحقیق خود را صرف کار نظامی می‌کند، خودش که نیاز ندارد، اما اسلحه می‌سازد و کشورها را به جان هم می‌اندازد. چرا دانشمندان ساکت‌اند. ایشان بخش حکمت را در انگلیس راه انداخته است. به‌طور خلاصه، بعضی از عالمان و فلاسفه تراز اول غرب، به ایده‌های اسلامی ما برگشته‌اند و ما می‌توانستیم حداکثر استفاده را بکنیم.